

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

فرستنده: نعمت الله مختارزاده

۱۲ سپتمبر ۲۰۲۳

عصر "بوتاکس"

عصر « بوتاکس » آمده به میان
تلیفونی ، گپ و سخن باهم
شکوه از پیری و ز چین و چُروک
گفتمش ، رَو ، به دوکتور جَرّاح
میشوی بس جوان و شهره عشق
حرف « بوتاکس » آمدی به میان
چند بیتی ز طبع ما ، جاری
بعد ، تصمیم ما شدی بر آن
یک کمی دست ، بر سر خوبان
خامه ها شد ز شوق ، در جولان
« عشق پیری » چه عالمی دارد
صد هزاران هزار ، عشق جوان
مستی اش ، نه به وسکی و ودکا
چُستی اش ، نه به ساغر و مینا
مزه اش ، نه ، به پیتزا و دونه
لذتش ، نه به آشک و منتو
نه به غلمان و حوریان بهشت
اسپ او زین و سخت در جولان
نه به فکر گناه و ، نه به ثواب
نه نماز و ، عبادت و ، طاعت
قامت و در رکوع و در سجده
قبله ، از جوب و سنگ و گل باکست
یخن و دامن زنان ، چاکست
(من) و (معروفی) که دراکست
کرده می گفت ، وا اسفناکست
حاصلت ، چون ستاک و بُرناکست
هرکه گوید که به ، چه رستاکست
چشم ها باز و ، دیده ها پاکست
گویی مستیم و ، بیر و گُنیاکست
سفر شعری بی ، به افلاکست
خیلی هم مشکل و خطرناکست
گویی فارغ ز عالم خاکست
آتش و ، نفت و ، باد بی باک است
نزد او چون خس و چو خاشاکست
سُستی اش ، نه به چرس و تریاکست
هستی اش ، پاکتر ، ز هر پاکست
نه به سوشی و ، نه به هداکست
نه به هر بهترین خوراکست
نه به تاتاریان و ، سلواکست
بس دلیر و شجاع و بی باکست
نه به شیخ و ملا و نساکست
جانمازش همیشه نمناکست
قلم ، از جوب و سنگ و گل باکست

چیزی اندر نظر ، نمی آید
 نتوان ، وصف او ، بیان به زبان
 عشق ، به به ، چه عالمی دارد
 سلطنت ، تا ابد کند معشوق
 دامن صبر ، تا یخن پاره
 عصر « بوتاکس » آمده به میان
 این همه از کرامت « بوتاکس »
 با « تئو » های سرخ و سبز و سیاه
 قد و اندام و هیکل و پیکر
 عمل (بینی) و (لب) و (باسن)
 لب پندیده ، چشم پُف کرده
 گودی گونه ها و ، چاه ذقن
 گر فتد دل به گودی گونه
 حسن تقدیر و خاقت خالق
 ایهالناس ! شد زمان آخر
 می دهند پُر ، روز و شب بر مرد
 از شما چون تُرنج و چون بالنگ
 از شما ساده و غلمبه ، زما
 فرق از سیب و از گلابی چیست؟؟؟
 یک کمی بیشتر دهم توضیح
 این معما شد و ، نفهمیدم
 عصر « بوتاکس » آمده به میان
 حال بشنو کمی ز (معروفی)
 فی البدیهه ، سُروده ، ابیاتی
 باورم گر نداری ، خود می خوان
 شانزده بیت شان بُود ذیلاً
 مگر از حوریان افلاکست
 واژه قاصر ، ز شرح و ادراکست
 عقل و منطق ، ازو یخن چاکست
 گرچه عاشق گدای افلاکست
 شهر دل ، وای ، پر ز بلغاکست
 یخن و دامن زنان ، چاکست
 ناقص امروز ، سرور کاکست
 بُردن دل ز کف ، چه بی باکست
 نظری سوی شان ، خطرناکست
 حور و غلمان ، خجل ، ته خاکست
 هوس انگیز و بس طربناکست
 جوهری از حدیث لولاکست
 تا ابد محو و ، مست ادراکست
 نزد هر بانوی که چالاکست
 قدرت زن به اوج افلاکست
 کز شما سیب و مال ما ناکست
 مال ما ، لشم و هم فرحناکست
 چون گلابی ، چپات ، هوسناکست
 گرچه هر دو به زیر پوشاکست
 که گلابی به لفظ ما ناکست
 « نعمت » از سیب و ناک شکاکست
 یخن و دامن زنان ، چاکست
 لحن ایشان که پر ز پژواکست
 که فصیح ، ناب و ، سُجه و پاکست
 تا شهادت دهی که دراکست
 به شب تار ، ماه و سماکست

عصرِ « بویاحس » آمده به میان
 چهره شوخ و شنگ ماهرخان
 نلم و کاغذ و دوات کجاست؟؟؟
 « روز محشر، که جانگداز بود »
 نی خوبان اگر ز بوتلهاست
 خاک بر سر شدیم و خانه بدوش
 لم از زندگی به سیر آمد
 دت زندگی مگر شد
 لم از سیر بوستان بگرفت
 کی نسیم سحر گل افشانند؟؟؟
 زندگی بر سرم شده ست سیاه
 ست گشتیم و عقل شد زائل
 « دل ما نیز روزگاری داشت »
 عقل ما گر ز سر پرید، چه باک؟
 هوس دیدن بتان نکند
 غم کی از دل کند رحیل، "خلیل"
 یخن و دامن زنان ، چاکست
 بس طرب آور و هوسناکست
 که دلم بی تو سخت غمناکست
 اولین پرسشش خطرناکست
 باده ما ، ز رگ رگ تاکست
 تا زمین سرد و چرخ نمناکست
 که زمین سخت و چرخ بیباکست
 تا زمین سخت و چرخ سفاکست
 که هوا پُر ز خاک و خاشاکست
 تا زمین سخت و دُور افلاکست
 که جهان پُر ز خاد و واواکست
 نشه ما ز چرس و تریاکست
 اینک از بیخ و ریشه، کاواکست
 یار ما حقه باز و چالاکست
 تادل و دیده از گنه پاکست
 خانه من چو در دل خاکست

ستاک شاخه‌ای که از بغل شاخه دیگر برآید؛ شاخه نوریسته.

برناک مرد جوان . جوانی . برنا

رستاک ۱. شاخه تازه که از بیخ درخت رویده باشد. ۲. شاخه راست و بلند.

نُساک - عابد و زاهد

کاک - مرد

بُلغاکست آشوب